

بیار دکتاب دانش جهان
 بفکر فتاد آن دعا کفری
 مردن آمد از خوانه در پیش
 هم از اسجان باز جوید
 دو انگشت تو که در جبهه آن
 بگفت آه ای اتم نه پوار
 ای با عز با نارس است من
 ندانم آنچه بر دلم رسیده
 همه خون چشمم بر رخ میدید
 در آمد به پیش رسول خدا
 رسول خدا گفت اتم کی
 علی گفت اتم کی ای فدا
 خندانم اکنون که پیر تفضا

از آن طبع تر بودش اندر پیر
 بویین تا چه خواهد نمود کفنا
 در افکنده خاک پیر ابر
 دو قطره بر روی در تکبید
 در آن قبضه خویش چنان بخاند
 هر دیر مالدی تو اندر شکار
 عیالند این را بی غمت بار
 که این درد تو نیست کسی ببار
 بک آه پیر از جگر بر کشید
 بیار بر اندیده در صفا
 سفاری درین دیر ماند کبیر
 همه خون چشمم ز پیده کشاد
 ز جگر ایکه که در شد در هوا
 بهتر بود که یار اتم

خبرند یاران که اتم رسید
 دو شمشیر دو کمر ز اندر میان
 یقین بخت بخرج بود او ترا
 بیامد که زان بمانند باز
 سپر روی او را گرفته غبار
 نزد ارباب جویدت را بر زمین
 صحابه هزار در دیکه فغان
 نزد جامه بارانم جا کجا ک
 دل ز پاره در جگر او خون کشید
 عباسش بر او که آمد از پیش
 سپر روی او را بنا خون بخت
 سپید چار بودند بر چار خود
 ای گفت آن قوت در قهار

بنگاهه آن ارباب آمدید
 مغرب بخون نرسیده است
 ای خست از چشم او چ آب
 به پیش رسول خدا او فتاد
 با او از ناله دشمن سخت زار
 عیالند بر تو رضی بر زمین
 قیامت شد در میند عیال
 بی غلتید دشمن سپید بجا ک
 یتیمان او را کنو چون کنم
 دلش پس شراب فرود نه آه
 یتیمان او گرفت او بدست
 به پیش رسول خدا ایمان سپرد
 کجاست آن اتم نام دار

Copyrighted by the University of Tehran